

■ **وحید حسینی**

یکی از مهمانان و سخنرانان همایش «مینی مالیسم در داستان نویسی» در دانشگاه فردوسی مشهد، حسن فرهنگی بود که کنفرانسی با موضوعیت «رابطه پسامدرنیته و ادبیات مینی مال» ارائه داد. فرهنگی در سال ۱۳۴۹ در تبریز به دنیا آمده است. تاکنون از وی ۹ کتاب انتشار یافته و ۹ کتاب هم زیر چاپ دارد. «لیلی بهانه‌ی ناگزیر» (رمان)، «خاطرات عاشقانه‌ی یک گدا» (رمان)، «بدون تهیمنه نام‌رد» (مجموعه داستان)، «از آسمون بارون می‌یاد! لیا» (مجموعه داستان) و «در آغوش خداگر چه می‌کردی و می‌گفت نمیرا!» (رمان) از جمله آثار منتشر شده فرهنگی هستند. گفتگوی زیر با محوریت «داستان مینی مالیستی» -که بهانه حضور این داستان‌نویس را در مشهد فراهم آورد- صورت گرفته است:

**آیا مبحثی که در دانشگاه فردوسی ارائه دادید، ناشی از هم‌زمانی رواج داستان پسانوگرا و داستان کمینه‌گرا (مینی مالیستی) مثلا در دهه ۶۰ میلادی نمی‌شود؟**
همان‌طور که در مورد ادبیات پست مدرن (پسانوگرا) آرای متفاوتی وجود دارد و تعریف خاص متقنی نیست که بگوید این ادبیات چه نوع ادبیاتی است، نسبت به ادبیات مینی مال (کمینه‌گرا) هم نظرهای متعددی وجود دارد؛ این‌طور نیست که بگوییم ادبیات مینی مال از فلان تاریخ شروع شده و مشخصات کامل اش این است. این‌گره خوردگی ادبیات مینی مال به ادبیات پست مدرن با توجه به خرده روایت‌هاست که معنا پیدا می‌کند. اینکه ادبیات مینی مال در منطقی کوتاه مطرح می‌شود و عملا به آن منویات درونی نویسنده در یک فضای خیلی کوتاه پاسخ می‌دهد، و از این نظر که سؤال مطرح می‌کند، اما پاسخی نمی‌دهد، نوعی سستیزه‌گری با روایت کلان و دانای کل دارد، یعنی همچون ادبیات پست مدرن، راوی در صدد پاسخ دادن به شما نیست. در ادبیات مینی مال سؤال مطرح می‌شود، اما نسبت به آن حتی خود راوی نویسنده تشکیک داشته و پاسخی قوی برایش ندارد؛ در این ادبیات نیز مانند ادبیات پست مدرن نوعی روایتگری از طریق خرده روایت‌ها و سبکستن روایت‌های کلان و باور نداشتن به آن شکل می‌گیرد؛ در واقع با یک حس و واگویی ظریف؛ به همین دلیل است که من نظر کسانی را که معتقدند در ادبیات کهن ما گونه‌ای ادبیات مینی مال وجود دارد، اشتباه می‌دانم؛ آن‌ها تصور می‌کنند ادبیات مینی مال تنها با کوتاه بودن اثر تعریف می‌شود، بنابراین به‌سراغ حکایت‌های سعدی می‌روند. اسنادنا در ایراهیمی هم در کتاب «وصیفانه‌ها و عارفانه‌ها» که در آن ۵هزار سال داستان نویسی را در ایران بررسی کرده‌اند، اشاراتی دارند به این نکته که ما پیش از غرب داستان کوتاه داشته‌ایم؛ ولی در حکایت‌های ما حتما راوی به دنبال این است که نصیحت کند و پاسخی متقن نسبت به یک حوزه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی ما بدهد. عملا این‌گونه نیست که خودش در این‌فضا گیر افتاده باشد و نخواهد پاسخی بدهد، این تفاوت عمده ادبیات مینی مال با ادبیات

**لیلا طالقانی** - پست‌مدرنیزم که در واقع تکامل مدرنیزم محسوب می‌شود، باعث تحولاتی در آن شده است. مدرنیته بر پایه عقلانیت و روشنگری بنیان شده و می‌خواهد جهان را به صورت منطقی و عقلانی تشریح کند و با تکیه بر تجربه‌های قابل مشاهده فرض می‌کند و حقیقتی وجود دارد که باید کشف و آشکار شود، اما پست‌مدرنیزم با تمایل به اسطوره‌گرایی و نمادگرایی، باور و امپدین انسان را به تجربه‌های قابل مشاهده متنزّل می‌کند و شیوه عقلانی را برای تحلیل واقعیت کافی نمی‌داند؛ میشل فوکو معتقد است توضیحی خاص و پاسخی نهایی برای موضوع «واقعیت» وجود ندارد. البته در ادبیات کهن ما سخنان نغزی آمده تابیان‌کننده همان چیزی باشد که در یادو فوکو در نیمه‌دوم قرن بیستم مطرح کرده‌اند و این همه مورد توجه قرار گرفته است. عین‌القضات می‌گوید: «شعر، آیینه‌ای است که هر کسی نقد حال خویش را در آن ببیند» و یا حسام‌الدین چلبی در مورد شعر مولوی چنین می‌گوید: «کلام خداوندگار ما به مثابه آیینه است، چه هر که معنی‌ای می‌گوید و صورتی می‌بندد، صورت معنی خود را می‌گوید، آن معنی کلام مولاناست.»

حال بنیپست مدرن در ایران و در یکی از سنتنی‌ترین شهرها آن هم در یکی از اصیل‌ترین هنرها اتفاق پست‌مدرن چگونه رخدادی بوده است؟

در قسمت اول پای صحبت دو تن از شاعران مشهدی نشستیم، ونظرات آن‌ها را ارجع به جریان شعر پست‌مدرن مشهد جویا شدیم. در ادامه گفتگوی شهرآرا را با استاد کلاهی اهری و فاطمه اختصاری می‌خوانید:

کلاهی اهری در این مورد می‌گوید: من خودم را از این جمع منهامی‌کنم چون تاریخ شروع شعرم قبل از این اتفاقات بوده، اما وضعیت شعر پست‌مدرن جدا از وضعیت کلی شعر نیست. مثل طرح مستقلی است که در کلیت بافندگی می‌اندازند. زمانی وضع ادبیات به بن‌بست خورده بود و بعضی‌ها فکر می‌کردند به نام پست‌مدرن تغییر ی ایجاد کنند. این کارها در واقع پست‌مدرن -به آن معنایی که شنیده‌ایم- نیست مثالش هم همان اتومبیلی است که تکنولوژی‌اش آمده و فرهنگش خیر. درست‌مثل انسانی که دوران عقلانیت و روشنگری را گذرانده از عقل جزمی هم خیری ندیده، صنعت و فن آوری هم نتیجه‌اش جنگ‌های ویرانگر بوده و حالا به اینجا رسیده است. ما هنوز دوره مدرن را تجربه نکرده‌ایم، این درست‌که جدیدترین دستاوردها را داریم و نرم‌افزارهای موجود در ایران شاید در شرکت‌های آمریکایی نیست- به علت

## ادبیات مینی‌مال دارد کودکی خود را سپری می‌کند

**گفتگو با حسن فرهنگی به بهانه همایش «مینی مالیسم در داستان نویسی» در مشهد**



عکس: مجید لشکری اشپز را

**یکی از انتقاداتی که در خود غرب منتقدان به ادبیات کمینه‌گرا وارد می‌دانند، سطحی بودن مفاهیم است؛ آیا قبول دارید که در داستان کمینه‌گرا نمی‌توان نگاهی ژرف داشت؟**

برعکس دنیای مدرن که در آن ایسم‌های متعددی وجود دارد و به‌صورت روان‌شناختی تعریفی کلی برای انسان در نظر گرفته می‌شود-گویی انسان آگویا خودی دارد-دنیای پست مدرن به این مفهوم رسیده که هر کدام از انسان‌ها به فراخور وجودشان معانی خاصی به جهان می‌بخشند یعنی هر کدام یک‌گو و خوانش نسبت به جهان دارند؛ به همین دلیل این خوانش ممکن است در سطح باقی بماند. داستان خوبی از یک نویسنده ایرانی خواندم که در آن شخصی به یک باجه تلفن می‌رود و از آنجا به خانه خود زنگ می‌زند و توی گوشی فوت می‌کند؛ داستان همین‌جا تمام می‌شود. درست است که داستان در سطح می‌ماند، اما در عین حال تنهایی آن آدم نشان می‌دهد و بر خلاف داستان‌های کلاسیک، تنهایی را به رخ نمی‌کشد، یعنی نمی‌گوید که آن آدم چرا تنهاست و برای این تنهایی چه باید‌بکند و آیا ریشه این تنهایی در متافیزیک است یا عرفان به نتیجه برسیم.

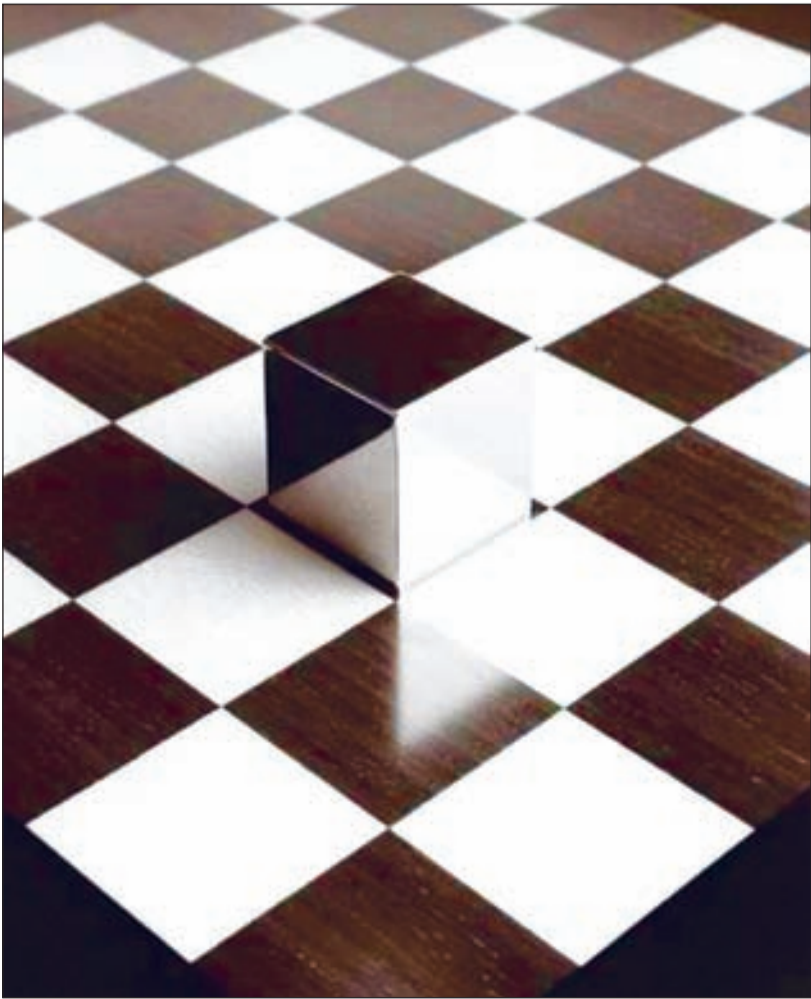
و یا ریشه کاملاً انسانی دارد.

این مسئله‌دار بودن انسان پست مدرن در داستان مینی مال مطرح می‌شود، این‌گونه نیست که مانند سبک‌های متعدد رئالیسم، سوسیالیسم و… ده تا تعریف بگذاریم و بگوییم که نویسنده باید براساس این تعاریف داستان بنویسد. داستان پست مدرن به تکرار آن نگاه‌ها به هستی قائل است، این چندصدایی و تکثر شخصیت‌ها و راوی به سطحی بودن منجر می‌شود که این سطحی بودن بعضا بسیار عمیق است، مانند‌هایکو که وقتی واردش می‌شوید می‌بینید ظاهر به نظر سطحی آن چه‌قدر مواج است و درون پر تلاطمی دارد. چیزی که در تمام داستان‌های مینی‌مال مشترک است و آن را از حکایت و طرح فشرده، تفکیک می‌کند، نوعی ابهام و بی‌جوابی است، یعنی نویسنده در صدد جواب دادن به شما نیست، بلکه به دنبال مطرح کردن احساس و سؤال خود با شماست.

**فکر می‌کنید در آغاز سده بیست و یکم می‌توان مانند پنجاه‌سال پیش داستان مینی مال نوشت؟ و آیا این‌گونه داستان‌ها در خود غرب هنوز طر‌فدار دارد؟**

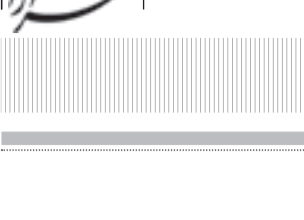
# بعضی شعرهای کلاسیک به باد کنک شبیه است!

**گفتگو با شاعران مشهدی درباره وضعیت شعر «پست‌مدرن» در مشهد**



کیی‌رایت شدید- اما ما به مدرنیزم به آن مفهومی که در قاموس لغت هست نرسیده‌ایم. پست‌مدرنی که ما داریم با مخاطب ارتباط برقرار نمی‌کند. هر چیز را عجیب و غریب می‌داند. من که نمی‌دانم چطور چنین چیزی می‌تواند باشد!

به نظر من داستان مینی‌مال اصلا تازه دارد شروع می‌شود و به نوعی ریشه پیدا می‌کند. در غرب هم همین‌طور است؛ در همین داستان‌هایی که در غرب از طریق گوشه‌های موبایل ردوبدل می‌شود، عمده‌ترین مفهومی که از نوع بدیدار شناسی به چشم می‌خورد غیبت راوی است؛ ما داستانی را روایت می‌کنیم و به دست مخاطبی می‌رسد که اصلا نسبت به حضور نویسنده آگاهی ندارد؛ دنیای پست مدرن به ما این امکان را می‌دهد که در یک فضای دموکراتیک- که همه شهر و ندان می‌توانند صحبت خود را مطرح کنند- حس‌های درونی خود را انتقال دهیم- البته این‌هانیاز به آموزش دارد. به نظر من ادبیات مینی‌مال دارد کودکی خود را سپری می‌کند و بزرگ خواهد شد، زیرا ما اعتقاد داریم از قرن بیستم به بعد هیچ‌گاه فیلسوف بزرگی مانند کانت، زاده نخواهد شد و ایسم و سبک بزرگی به وجود نخواهد آمد؛ مفهوم این حرف این نیست که چنین کودکی قدم به قدم باید بزرگ شود ولی عملا این کودک در یک وضعیت بودگی قرار خواهد گرفت که به نظر مفهوم خوبی به هستی و هنر و ادبیات داستانی خواهد بخشید.



به صرف کمی شعر

**شب های شعر خوانی**

گاهی چنان بدم که مبادا ببینی‌ام
حتی اگر به دیده رویا ببینی‌ام
من صورت‌تم به صورت شعرم شبیه نیست
بر این گمان مباحش که زیبا ببینی‌ام
شاعر شنیدنی ست ولی میل توست
آماده‌ای که بشنوی‌ام یا ببینی‌ام
این واژه‌ها صراحت تنهایی من‌اند
با این همه مخواه که تنها ببینی‌ام
میهوت می‌شوی اگر از روزن‌ات شبی
بی‌خویش در سماع غزل‌ها ببینی‌ام
یک قطره‌ام و گاه چنان موج می‌زنم
در خود که ناگزیری دریا ببینی‌ام
شب‌های شعر خوانی من بی‌فروغ نیست
اما تو با چراغ بیا تا ببینی‌ام

محمدعلی بهمنی

**پشت لحظه‌ای محدود**

یک نفر راه /می‌رود هر شب
در سرم توی هاله‌ای از دود
می‌دود گیج روی اعصابم
توی یک جفت چشم خواب‌آلود
صحنه‌بی حیات(ط) کوچکی‌ام
خانه‌هایی که سست بی‌هالند(خالند)!!
توی دل /تنگی اتاقی سرد
می‌دوم پشت لحظه‌ای مسدود
که گره خورده «بند»هایم را
به دو تالنگه کفش پاره شده
روی درد «تمی‌توانم»‌ها،
رد شدن یا دو پای لخت کبود
دیر می‌کردم از خدایی که
توی مشت خود ک کش دوزک داشت
به ته قفقه دوخت چشم‌را
تا که خوابت مرا بگیرد زود
در /سرم مثل دود می‌گردد
رد پایی بدون هر مقصد
وسط شعرهای بی‌حرفم
در جهانی که بی‌تفاوت بود...

فاطمه اختصاری

**تقدیم کن به حنجره‌ام**

یک- دو- جنون نائیه‌ها عرق چهار ساعت درست چند دقیقه به انفجار آرام در جنون خودش پرسمه می‌زند
یک مرد -من- پرس شده از شدت فشار احساس درد در چمدان جامنی‌شود
کوپه به کوپه فاجعه‌ها پشت هم قطار اردیبهشت می‌رسد و من بزرگ‌تر.....
شاید اگر که.... قافله جاماند از بهار
دکتر.....! چهار نعل سرم درد می‌کند
رم کرده باز توی سرم اسپ بی‌مهار
پرونده‌ای سیاه‌تر از قصه‌ی کلاغ
تقدیم کن به حنجره‌ام.. قار..قار...قار...

امشب هوای اسکلّه شرحی شده بیا
با گر به‌ام به آب بزبان بی‌گدار
در قالب عکس کودکی‌ام تاب می‌خورد
در آلبوم بزرگ‌ترم زیر آشبار
روز تولدم؟!...همه‌ی روزهای بوچ
ممنون ولی محل تولد؟ همین مزار
در متن استوای سماوی هوا پس است
سپاره‌ای در آینه خارج شد از مدار
دکتر دوا ی این همه دردم چه می‌شود؟
آقا دوا ی درد شما قرص...انتحار
در انزوای کامل من روح می‌خوری
این روزها فراق‌تری از حد انتظار
باسب...چار نعل...خداحافظ همه
حالا کجا؟ چه با عجله؟ می‌روم شکار
شلیک می‌کنم به تویی که خود منی
شلیک می‌کنم به دو تا قلب بی‌فراق
این پیرهن به رنگ جوتونم نمی‌خورد
پیراهن سفیدتری مرگ من! بیار
با مغز می‌خورم به خودم به زمین گرم
اصلا نمی‌شود که ازین مهلکه فراق.....

رضا عابدین زاده

**من پلک بسته‌ام**

این برف که بیاید من مرده‌ام... و تو
در پشت گوشی نشیندن، الو... الو
این برف که بیاید، من پلک بسته‌ام
این برف که بیا... عجله کن! بدو! بدو
حالا که دیرتر برسی، توی چارراه
پشت چراغ قرمز می‌منظر بشو...
حتماً تو هم نشانی من را؟ بله تو هم؟
برگرد توی خانه بگرد آن کمد، کشو
حالا به هم بریز، مدار، ک، کتاب‌ها
و روزنامه‌ها، چمدان، جامه‌های تو
این بوم مثل این که؟ نه انگار، آن یکی ست!
این هم نه‌های بیخ‌چ به دور خودت برو
از دوستت بی‌رس، شماره نداشت؟ نه؟
به خانه‌اش بره، نه اداره نه نه الو

محمد سعید میرزایی